



کارگاه شعر با یا

ش. ۱

«بحران مخاطب شعر و ارائه تئوری»
 روزنامه‌ی عصر آزادگان در صفحه‌ی ادب و هنر روز شنبه ۲۰ فروردین ۱۳۷۹ - شماره ۱۴۴ - مطلبی را در قالب یک هشدار به چاپ رساند تحت عنوان: «اقتصاد خوانش شعر در بحران است» از علی ربیعی وزیری. مطلب فوق از آنجا که بر یکی از مشکلات کلیدی و اساسی شعر امروز انگشت می‌گذارد و سعی می‌کند پاسخی منطقی برای آن بیابد، حائز اهمیت است و به همین دلیل، شایسته نگاهی است انتقادی و پرسش‌گرانه. هیچ متنی هرگز نخواهد توانست به یک تمام‌کنندگی برسد. به عبارتی هر متن مؤثر در درون خود تقاضاهایی را برای ایجاد متون جدید به همراه دارد همانگونه که به قول آقای ربیعی، با سیر حرکت زبان و متون دیگر نیز پیوستگی تنگاتنگی خواهد داشت. مؤثر بودن یک متن بستگی مستقیمی دارد با میزان تقاضایی که برای بسط و توسعه‌ی متون انتقادی دیگر ایجاد می‌کند. آنچه که مهم

است چالش و درگیری بین متون و شیوع دیدگاه انتقادی است و نه هر سیستم بسته‌ی دیگر. با این دیدگاه قصد ما بر این است که متن فوق‌الذکر را با پرسش‌ها و چالش‌های تازه‌ای روبرو کنیم تا ضمن پاسخ به فراخوان درونی آن متن، راه را برای ایجاد متون دیگر هموارتر نماییم. چالش و انتقاد بین متون از یک تداوم بی‌پایان برخوردار است و تنها در این رهگذر است که ما خواهیم توانست به یادگیری مداوم بپردازیم. تأکید می‌کنم: یادگیری مداوم.

نویسنده‌ی مقاله‌ی «اقتصاد خوانش...» توضیح می‌دهد که: «وقتی ما از اقتصاد خواندن متن حرف می‌زنیم به تعداد خوانندگان متون توجه نداریم. اساساً در این اقتصاد چیزی خارج از متن دخیل نیست که اقتصاد خواندن به تبع مؤلف و خوانندگان و تبلیغات کتاب و نقد کتاب بررسی شود. ما در اینجا از اقتصادی حرف می‌زنیم که در درون دنیای متن مفهوم پیدا می‌کند و این اقتصاد حتماً به عرضه و تقاضای لذت توجه دارد: لذت معطوف به متن و هیجان‌ناشی از آن. پس باید به متن‌گرایی برگشت و از «لذت متن» سخن به میان آورد» البته به رغم این‌ها نمی‌توان منکر شد که تعریف اقتصاد خوانش بر مبنای عرضه و تقاضای لذت معطوف به متن و هیجان‌ناشی از آن، رابطه‌ی مستقیمی با عرضه و تقاضای اقتصادی در بازار و مواردی از قبیل تیراژ و استقبال خوانندگان و... دارد. منتها منظور نویسنده آن است که: «اشعار شاعران امروز خارج از چرخه‌ی اقتصاد خوانش متن به جامعه عرضه می‌شود یعنی چگونگی تقاضای لذت را از طریق احتیاجات تقاضاکنندگان مورد توجه قرار نمی‌دهد به همین دلیل ژانر شعر یک ژانر ورشکسته است چرا که در بازار آزاد اقتصاد متن، توانایی رقابت را نداشته است... و خوانندگان حرفه‌ای متن‌ها، همیشه به سیر بینامتنی توجه می‌کنند و تقاضای آن‌ها در عرصه‌ی این بینامتنی است که صورت

می‌گیرد... در ذهن ایرانی یک متن کلی از فرهنگ ایرانی وجود دارد... متن کلی چگونگی تقاضای لذت را تعیین می‌کند و از جهتی همین متن کلی فرهنگی ساختار عرصه‌ی لذت متن را هم رقم می‌زند... وقتی یک متن می‌خواهد در قانون ژانر خود در مثلاً شعر تحول ایجاد کند بی‌شک نمی‌تواند چشم بر روی توان فرهنگی زبان در زمان خود بیند. بلکه این توان فرهنگی به متن، ساخت و بافت جدیدی را پیشنهاد می‌دهد»

با مراجعه‌ی دقیق‌تر به متن نوشته‌ی آقای ربیعی و پس از دریافت چگونگی تبیین مواردی که در اینجا به صورت خلاصه بیان شده است، به طرح چند پرسش می‌پردازیم: نویسنده زمانی که به بیگانگی ژانر شعر با متن کلی فرهنگی، سیر طبیعی زبان و شعر فارسی می‌پردازد، مشکلی اساسی را کشف و مطرح می‌کند که یقیناً بحران خوانش شعر ارتباط نزدیکی دارد اما باید توجه داشته باشد که اولاً همه‌ی مشکل از اینجا نیست و ثانیاً - و در نتیجه‌ی آن ارائه‌ی راه حل یگانه‌ای که صرفاً برای امر تأکید داشته باشد ای بسا که مشکلات جدیدی را به وجود آورد. اگر نویسنده مدعی است که می‌خواهد به یک بحران فراگیر در عرصه‌ی شعر فارسی و مهم‌تر از آن در عرصه‌ی شعر جهان و کلاً جنس شعر بپردازد می‌تواند به سادگی خود را با این پرسش مواجه کند که آیا تمامی شاعران جهان به توان فرهنگی زبان خودشان بی‌اعتنایی نشان داده‌اند و در نتیجه‌ی آن بحران مخاطب روبرو شده‌اند؟ (فرض ما بر این است که با توجه به توضیحات اندک نویسنده، وجود بحران مخاطب در شعر جهان، را پذیرفته باشیم)

لازم است که پیش از هر چیز به چنین سوالی پاسخ داده شود، چرا که نویسندگان معتقد است: «در چند ساله‌ی اخیر ما می‌بینیم که بحران مخاطب ژانر شعر، در شعر تمام شاعران جهان نمود عینی دارد.



در یافتن ساختار نهایی، ساختار ساختارهای متن فارسی می‌داند باید پرسید ساختار ساختارهای متن فارسی چگونه چیزی است؟ و اصولاً با توجه به دانش امروز بشری ساختار ساختارهای متن فارسی چگونه معنی می‌شود؟ وقتی گفته می‌شود: «در شیوه‌های متن‌گرایانه اساساً، نوآوری و آوانگاریسم مورد توجه نمی‌باشد» به همراه عدم توجه به مواردی همچون برهم خوردن شرایط در زمان و همزمانی و تصادم آن دو با یکدیگر در لحظه‌ی خلاقیت، تأکید بر روی signifier و... خود مانع آن نمی‌شود که تحلیل‌های مان به مسیری نادرست هدایت گردد؟ آیا قرار دادن کل بحث بر پایه نظریه ساختار ساختارهای متن فارسی خود گره کور نوشته نیست؟ و...

از آنجایی که قرار نیست در «کارگاه شعر بایا» بنده متکلم وحده باشم، امیدوارم که به دلیل اهمیت موضوع، دوستان عزیز کارگاه نیز با ارسال نقطه نظرات خود در این بحث شرکت کنند. گمان می‌کنم با طرح این سوالات گشایشی هرچند اندک در اصل بحث، ایجاد شده باشد. ضمن اینکه طرح این موضوع با اهمیت و نیز پرداخت مناسب و شایسته بدان در روزنامه عصر آزادگان توسط آقای علی ربیعی وزیر، جای قدردانی فراوان دارد.

«باز هم تقدیر نقد ما»

اندوهی که در آستانه‌ی پیدا
ما را مراقبت می‌کرد
از ناگهان‌های معمول
به ناگهانی دیگر
پرتاب شد
و بعد
سنگ چشم‌های مرگ
در پرتاب‌های ناگهانی هراس و
فتنه
تکلیف معلوم ما را
رقم زد

- آن باشد. نمی‌توان به راحتی پذیرفت که چون مثلاً تمامی شاعران جهان به توانش فرهنگی زبان خود و یا متن کلی فرهنگی خود و در نهایت بافت جهانی از متن توجه ندارند دچار چنین مشکلی شده‌اند. البته نویسنده‌ی محترم اعلام می‌کند که تمامی این موارد از آن جا ناشی می‌شود که به تقاضای لذت مخاطب با توجه به احتیاجات او - در هر صورت - پاسخ مناسب داده نمی‌شود که این امر را می‌توان به شکلی مشروط پذیرفت.

حال به طرح بحثی می‌پردازیم که خود نویسنده‌ی مقاله نیز بدان توجه داشته‌اند: «خواندن این مقاله با یک پیش‌فرض باید همراه شود. چرا که اگر به این موضوع توجه نشود، تئوری اقتصاد خوانش به طور کلی بد فهمیده می‌شود و آن این است که این تئوری براساس شیوه‌های متن‌گرایانه ارائه می‌شود و در شیوه‌های متن‌گرای اساساً، نوآوری و آوانگاریسم مورد توجه نمی‌باشد. بلکه همه چیز متن را معطوف به خود متن می‌کنیم». این همان مسئله‌ای است که خود نویسنده نیز می‌بایست از زاویه‌ای دیگر بدان توجه می‌کرد. ما باید این نکته را مدنظر قرار دهیم که تئوری ساختارگرایی، لذت متن و... اکنون جزئی از اندوخته‌های بشری است. ما از نظریات و بررسی‌های ساختاری و موضوعاتی همچون تحول ساختاری و... به خوبی بهره‌مند شده و می‌شویم و نمی‌توان از آن‌ها به عنوان یک دستاورد عظیم تئوری پردازانه صرف‌نظر کرد اما باید توجه داشت که اتکای صرف به آن، در شرایط حاضر، خود منجر به اشتباه بزرگی خواهد شد. بشر امروز افق‌های جدیدی را بعد از این مرحله در پیش چشم‌انمان گشوده است و مباحث مذکور را اینک جزئی از داده‌های موجود در کنار خود دارد و از آن‌ها بهره می‌گیرد. وقتی که نویسنده، متن کلی فرهنگی ما را با ساختارهای متن فارسی هم ارز قرار می‌دهد و اشعار حافظ را نمونه‌ی خوبی برای

من به این دلیل چنین سوالی را اساسی می‌دانم که نویسنده قصد دارد در زمینه‌ی بحران اقتصاد خوانش شعر، دست به ارائه‌ی یک تئوری بزند و چنین قصدی را به تأکید در جای جای مقاله متذکر می‌گردد - وقتی که هدف چنین باشد تعریف درست و صحیح از موضوع از لوازم اولیه‌ی کار است. در مورد این مسئله‌ی خاص تعریف و اثبات وجود بحران و مهم‌تر از آن محدوده‌ی بحران بسیار مهم است. وقتی که محدوده‌ی بحران به کل جنس شعر در سطح جهان ارجاع گردد، آنگاه اثبات این قضیه که دلیل این بحران چیست احتیاج به دلایل متقن و تحقیق شده دارد؛ در حالی که دلایل ارائه شده در این مقاله به هیچ وجه زمینه‌ی لازم را برای تحقیق و ریشه‌یابی مسئله مهیا نمی‌سازد. یک سؤال ساده: ما از کجا بدانیم که دلیل بحران مخاطب در شعر سرتاسر جهان، مثلاً، تنها به این خاطر است که این شعرها در ادامه‌ی تحول ساختاری شعر و در سیر حرکت بینامتنی یک متن با متون دیگر قرار نمی‌گیرد؟ می‌دانیم که تئوری، از نمودهای جزئی مشترک در موارد متعدد منتزع می‌شود، به طوری که آن واقعیت انتزاعی بر تمامی موارد مشابه صادق باشد. مثلاً در این مورد خاص می‌بایست درستی ارائه‌ی چنین دلیل یکه‌ای برای این بحران در آثار متعددی از شاعران مختلف و در نقاط مختلف جهان به اثبات برسد. سپس این دلیل به صورت یک تئوری ارائه گردد به گونه‌ای که بر تمامی موارد مشابه (نمودهای جزئی) صادق باشد. اتفاقاً من فکر می‌کنم همین فراگیر بودن مسئله به‌رغم وجود شرایط مختلف در کشورهای گوناگون جهان می‌تواند مؤید آن باشد که وجود چنین بحرانی به عوامل بسیاری بستگی دارد که از ابعاد مختلف تاریخی، اجتماعی، روانشناختی و... و نیز شرایط جدید جهانی، شرایط جدید رسانه‌ای و... قابل بررسی است و دلیل ارائه شده در این مقاله ممکن است تنها یکی از عوامل - اگرچه مهم



انگار تقدیر چنین است که هربار از مرگ شاعری سخن بگویم و شعرهایی را زمزمه کنیم که مرگ را در خویش زمزمه کرده‌اند. به‌سادگی شنیدیم که در چند ماه گذشته ادبیات ما چند شاعر موثر خود را از دست داد و شاید تنها هم‌زمانی تقریبی این اتفاقات اندکی شگفت‌زده‌مان کرد. متأسفانه برای نشریات ادبی ما که معمولاً از درک حضور چنین آدم‌هایی غافل می‌مانند، از دست دادنشان هم انگار حادثه‌ای را ایجاد نمی‌کند. چند سال پیش مطلبی را به یکی از نشریات معتبر آن روز ارائه نمودم که درباره‌ی مرگ - تابلو اثر زنده‌یاد شاپور بنیاد بود. اتفاقاً سردبیر آن نشریه نیز گلایه می‌کرد که پس از این همه سال کار شعری بنیاد هنوز کسی نیامده است بگوید که بالاخره آثار ایشان خوب است؟ بد است؟ با شعر ما چه کرده است؟ و... (با همین لحن صمیمی). با این وجود پس از مدتی اطلاع حاصل شد که آن مطلب نیز در نوبت چاپ قرار گرفت. نوبتی که هرگز به سر نیامد. بعدترها فهمیدم که علت این امر - به احتمال زیاد، میزان و شدت انتقادی بود که در آن نوشته به اثر مرگ - تابلو وارد شده بود. اما اکنون می‌بینم اگر آن مقاله با همان دیدگاه تند انتقادی در همان زمان به چاپ می‌رسید امروز وجدان‌مان راحت‌تر بود و مجبور نبودیم اشعار این کتاب را چون مرثیه‌ای بمرگ شاعرش مرور کنیم:

هرچه هجای بی‌جا
می‌آید از سمتی که سمت تو نیست
و روزنی می‌جوید
به سمتی دیگر
که باز سمت تو نیست
سمت مردمان نیست
درنی‌لبک امروز
جز فریب
نیست
در لحظاتی از این کتاب با چنان حضور سنگینی از مرگ روبرو می‌شویم که آدمی را

به‌اضطراب وا می‌دارد گویا که مرگ جسمانیت فیزیکی دارد و همسایه‌ی سالیان سال شاعر است. یک مرگ واقعی:

- «آنجا نشسته بود
تجسم همه اشکال معنوی
چونان کواکب ثابت
به روشنی
آنجا نشسته بود
آنجا نشسته بود
فرخنده، پرنسیم، همراز با هرچه عید
آنجا نشسته بود
آنجا نشسته است
اکنون
سنگی به تیرگی»

لحظات زیبا در این شعر بلند درخشش فوق‌العاده‌ای دارند و اصولاً ایجاز فوق‌العاده‌ی کلام، جایگزینی بی‌نقص کلمه‌ها در کنار یکدیگر و صمیمی‌تر بگویم شسته رفتگی و پالودگی عبارات از کمترین حشو و زوائد، مشخصه‌های مهم شعر زنده‌یاد بنیاد به حساب می‌آیند اما با این حال در بسیاری از جاها تکرار را با ایجاز آشتی می‌دهد و در پرداختن به شکل و ساختمان مناسب برای شعرش غفلت نمی‌ورزد:

مرگ را
مرگ را نسترن بوییدم
مرگ را
تو
شقایق بوییدی
مرگ را
چه شقایقی چه نسترن
ای کاش
ای کاش
تا غلامی داشته و
مرگ را

وصله‌ی تنم می‌کرد
مرگ - تابلو در عرصه‌ی شعر معاصر
اثری زیبا و مهم است و توانایی آن را دارد
که با سطر سطر آن به جدل برخیزیم تا

راهکارهای مناسب شعر فارسی را جستجو کنیم. منظور من آن نیست که برکمال و جمال این شعر، به صورت یک‌جانبه تأکید کنم، بلکه می‌خواهم بگویم می‌توان از توانایی‌های این شعر، در جستجوی زیبایی بهره‌های فراوان گرفت. در این اثر ضعف‌ها و قوت‌های زیبایی‌شناختی اثر هر دو مهم است و شاید لازم به یادآوری است که تنها آثار ارزنده به‌چنین مقامی دست خواهند یافت.

امیدوارم بسیاری از دوستان شاعر - کوچک و بزرگ - فراموش نکنند که چه میزان از پتانسیل‌های شعری زنده‌یاد شاپور بنیاد تأثیر پذیرفته‌اند اگرچه هرگز به‌روی خود نیآورده‌اند. حالا بیایید این تکه از شعر بلند مرگ - تابلو را با همان ریتمی بخوانیم که خود شعر به ما پیشنهاد می‌کند:

کم‌تر بگویم از دست‌ها
دست‌هاست که دیگر دست تو نیست
دست زمین‌ست
دست گیاه
دست آب
دست من
دست ما
دست ما و
آن بالا

«تماشای آسان»

«تماشای آسان» عنوان شعری است از کتاب: مرگ - تابلو / شاپور بنیاد / انتشارات نوید شیراز / چاپ اول ۱۳۶۹ / ص ۶۱ (چهار تابلو کوچک‌تر).
از دوستان عزیز کارگاه می‌خواهیم که در نقد شعر مذکور برای شماره‌ی آینده کارگاه، با ارسال نقطه‌نظراتشان شرکت کنند. شعر کوتاه «تماشای آسان» را با هم بخوانیم:
آشفته
خیال باد
میاد
که آسان به گل نشست سینه‌ی تو

آسان به گل نشست؟ نه!

آسان تماشای ما بود

تماشا آسان بود

آسان این بود

البته کارگاه شعر، در شماره‌ی آینده خود، از نقطه نظرات و نوشته‌های دوستان در مورد سایر شعرهای زنده‌یاد شاپور بنیاد استقبال می‌کند.

«روزنامه‌ها چه می‌نویسند»

از خانم «پروشات کلامی» که شعری از ایشان در همین شماره مجله چاپ شده است مطلب کوتاهی را بخوانید که - به‌همراه یک شعر - به‌دست ما رسید. شاید خواندن آن برای شما هم جالب باشد:

روز ۲۳ آوریل ۱۹۹۸، در شهر Davis (دیویس) کالیفرنیا سمیناری برگزار شد که در آن «فردریک جیمسون» (F. Jameson)، «جوڈیت باتلر» (Judith Bothler) و «دریدا» (J. Derrida) به ترتیب سخنرانی داشتند. «ژاک دریدا» اعلام کرد که شب قبل با «لیوتار» تماس داشته، و امروز صبح خبر دریافت کرده که «لیوتار» نهایتاً در پاریس فوت کرده است. ما سکوت کردیم. فردای روز درگذشت لیوتار روزنامه‌ها چیزی نوشتند! ولی صفحه‌ی اول تمام جراید پر بود از رابطه‌ی نامشروع رییس‌جمهور آمریکا با یک کارآموز کاخ سفید.

۲۴ آوریل ۹۸

Davis

«از نامه‌ها»

دوست عزیزمان آقای محمدعلی شاکر در مورد جوان‌های شاعر با استعداد بوشهری، برای ما نوشته‌اند: «بوشهر را پیرمردهای کلاسیک آنچنان در قبضه‌ی خود گرفته‌اند و بروی مغزهای تشنه‌ی جوان‌ها کار می‌کنند که نگو، حرف اول و آخرشان هم شده جوان‌ها هذیانگو هستند، آلت دست‌اند و... هروقت هم خواستیم در مورد تئوری‌های شعر دهه‌ی هفتاد حرفی بزنیم، از متن و زبان و فلسفه چیزی بگوییم به‌در

خواب خرگوشی بودن» متهمان می‌کنند. آقا برسید به‌داد جوان‌های بااستعداد بوشهری... ما همیشه از پیرمردها چیزهایی در مورد کارگاه شعر آقای براهنی می‌شنیدیم ولی هرگز نتوانستیم آن را لمس کنیم. تا اینکه ماهنامه‌ی بایا منتشر شد و...»

البته ما هم در بوشهر بی‌کار نشستیم، امتیاز نشریه‌ای را گرفتیم. «پیام جنوب» و حدوداً ۴۱ شماره آن را با تمام کمبودها منتشر کردیم...»

از دوست عزیزمان جناب آقای شاکر می‌خواهیم که چند شماره از «پیام جنوب» را برای کارگاه ارسال فرمایند تا ما و سایر دوستان نیز از حال و هوای نشریه و فعالیت‌های جوانان بااستعداد بوشهری اطلاعات بیش‌تری حاصل نماییم. بهترین پاسخ شما به پیرمردها - به‌قول خودتان - فعالیت فرهنگی شما علی‌رغم تمام کمبودهاست و تداوم این تلاش‌ها مایه‌ی خوشحالی و امیدواری ماست البته بدیهی است پیش‌کسوتانی که صادقانه در عرصه‌ی ادبیات ما زحمت می‌کشند استادان ما و پشتوانه‌های فرهنگی ما هستند و ما باید در کمال فروتنی از آن‌ها بیاموزیم و مطمئن باشیم که این اساتید تجربیات و اندوخته‌های فراوانی برای انتقال به‌جوانترها دارند. آن‌ها هم که همواره به‌طرد جوان‌ها و طرد تفکر جدید می‌پردازند، درحقیقت خوردشان را از صحنه کنار می‌زنند. تقابلی این چنینی در تمام طول تاریخ وجود داشته است و مطمئن باشید از این به‌بعد نیز حضور خواهد داشت و انگار این تقابل را گریزی نیست. البته... بگذریم که گفتنی‌ها در این زمینه زیاد است و فعلاً مجالی برای آن نیست.

شعر کسوتاهی را بخوانسیم از آقای محمدعلی شاکر:

از میان شما

یکی بی‌مادر می‌شود

بی‌مادر چه می‌شود

که این‌گونه هیاهو به‌پا می‌شود

یعنی از آن موهای پریشان
تاری‌کننده نمی‌شود / برای ما
پس در چه می‌شود
اگرکننده نمی‌شود

«در مورد کارگاه شعر بایا»

دوستانی که مطالب کارگاه شعر را در طی این چند شماره پیگیری کرده‌اند واقفند که ما در شماره‌ی ۴ و ۵ (مجلد سوم) بایا از تشکیل چنین کارگاهی خبر دادیم و از خوانندگان خواستیم که ضمن ارائه‌ی نقطه نظرات خود در مورد شیوه‌ی کار کارگاه، در تداوم آن نیز با ما همکاری جدی نمایند. پس از دریافت نقطه نظرات و طرح‌های دوستان، برنامه‌ها و شیوه ارائه کارگاه را در شماره‌ی ۶ و ۷ (مجلد چهارم) بایا به‌اطلاع دوستان رساندیم و خوشبختانه تاکنون همکاری خوبی را از بسیاری از دوستان شاعر و نویسنده علاقه‌مند شهرستانی و تهرانی شاهد بوده‌ایم. به‌آن دسته از عزیزانی که کمی دیرتر به‌جمع ما پیوستند و سؤالاتی در زمینه‌ی کارگاه دارند پیشنهاد می‌گردد که به‌همین چند شماره کارگاه که منتشر شده است مراجعه فرمایند. مختصراً به‌عرض برسانیم که در کارگاه مکاتبه‌ای خودتان قرار است به‌بازتاب کلیه نقطه نظرات و تحلیل‌های مفید پیرامون شعر و نیز پوشش مناسب حوادث و اتفاقات شعری - البته در حد توان - اقدام گردد و شرط موفقیت ما اطلاع‌رسانی درست و به‌موقع از طرف شما دوستان خواهد بود. فقط باید در نظر داشت که ما تنها به‌چاپ و بررسی آثار و متونی اقدام خواهیم کرد که بتواند زمینه‌ی ایجاد بحث‌های جدی را فراهم کند. فعالیت و شرکت بیش‌تر شما در بحث‌ها موجب می‌شود که کارگاه به‌سمت ایجاد فضایی چندصدایی که هدف اصلی آن است حرکت کند. میزان موفقیت بستگی به‌میزان مشارکت شما دارد و ناگفته‌نماند که ما همواره منتظر شنیدن پیشنهادات شما در جهت بهبود کیفی کارگاه هستیم.

